



ادبیات در ساحت تفکر دینی

به یاد شهید سید مرتضی آوینی

دو اثر از شهید آوینی خواندم و بر آن شدم که چیزی بنویسم: یکی «رمان و انقلاب اسلامی» در مجله ادبیات داستانی و دیگری «ادبیات انقلاب اسلامی در جستجوی سبکهای نوین».

۱. مفهوم ادبیات در ساحت فرهنگ گذشته ما با معنای امروزی آن یگانه نیست. اهل ادب منتسب به حکمت بوده‌اند و معرفت و تفکر ما بیشتر و بهتر از هر ساحتی در ادبیات ما ظهور داشته است؛ چراکه تاریخ تفکر ما تاریخ فلسفه نبوده است.

ما در عالمی قرار گرفته بودیم که هویتی ویژه را طلب می‌کرد. آن هویت گمشده است، چرا که عالم ما دیگر آن عالم نیست. ما تعلق به فضایی دیگر داشتیم و امروز از آدمهای آن فضا خبری نیست. مرغ باغ ملکوت بودیم و اهل تماشا و سیر و اکنون در حسرت استقرار در زمین. انقلاب اسلامی هم رخ داد تا ما به خود آیم و عالم خود را دریابیم و دریابیم. اسلام، دین تأمل است؛ تأمل در چگونه بودن؛ تأمل در ساحت زندگی و تفکر؛ تأمل در انتخاب روشها و منشها.

۲. ادبیات مدرن و پُست مدرن به عالمی تعلق دارد که ما با آن بیگانه‌ایم، گرچه خود نیز در بی‌عالمی به سر می‌بریم، اما در تلاشی جدید به جستجوی هویت گمشده خود برآمده‌ایم و به این معنا خود را به عالمی دیگر متعلق می‌بینیم و قصد آن داریم که آن را بیابیم.

آنچه ما خود را متعلق به آن می‌دانیم در گذشته تحقق داشته است. گرچه امری آرمانی است اما یک بار متحقق شده است و حاصل آن تمدنی بزرگ و انسانی بوده است. آدمهای آن عالم سیر و سلوکی دیگر داشته‌اند و تماشایی دیگر. آن تماشاها روایت شده است و حاصل آن روایتها، ادبیاتی است که ما را بر آن می‌دارد تا تأمل کنیم، هم در تماشای امروز و هم در نحوه بیان آن. اگر می‌گویم ادبیات مدرن و پُست مدرن به عالمی دیگر و آدمی دیگر تعلق دارد و با ما بیگانه است، به این لحاظ است که آدم آن عالم جز خود کسی نمی‌بیند. و جز نفس خود عالمی نمی‌یابد و جز به خود به جایی یا کسی تعلق ندارد و این است که تماشای او تماشای نفس است و محاکات او محاکات با نفس. سیر او در عالم حتم است و تماشایش وهم. و مگر اوهام می‌تواند استحکام و منانت داشته باشد؟ اینهمه نمایش نفس و اینهمه نمایش قالب و سبک و فراوانی مکتب و تعدد یشمار روشها و ... همه و همه تعلق

به عالم وهم دارد؛ چراکه در پس همه این مکتبها و در ذات تمامی این سبکها و روشها «هیچ» جلوه می‌کند (نیپیلیسم). محتوا اگر وهمی باشد، قالب هم باید با آن تجانس داشته باشد. و چون محتوا به عالم وهم تعلق دارد و وهم «هیچ» است، پس قالبها تجلی می‌کنند و این قالبها متعددند به تعداد اوهام و همه در یک امر مشترک که جز وهم و عالم نفس حیوانی را بر نمی‌تابند. بیهوده نیست که بسیاری از اهل ادبیات در زمان ما اینهمه بر قالب و سبک تأکید دارند و حتی در باب موضوع و محتوا اهل مسامحه‌اند. این امر قابل تأمل است اگر رنج فکر کردن را به خود بدهیم، وجه مسامحه را در خواهیم یافت.

۳. اهل ادب (به آن معنا که حکیم سنایی و نظامی و فردوسی و حافظ و مولانا بودند) اهل تفکرند نه تقلید. ما در دوره جدید برای آنکه بتوانیم عالمی دیگر بنیان کنیم، از عالم خود فاصله گرفتیم. آن را گم کردیم و این را نیافتیم، به تشویق دیگران و با ساده لوحی و شیفتگی تقلید از دنیای مدرن را پیش گرفتیم و هرگز چیزی نیاموختیم. چون قصد آموختن نیز در بین نبود. نفس در پی تجلی است و این جلوه‌گر قاتل اوست.

۴. سخنم با اهل قلم و ادب است. مضمون مسلمانی و موضوع اسلام و عالمی که عالم دینی است چه نسبتی می‌تواند با قالبها و سبکهای مدرن داشته باشد؟ یا از حقیقت اسلام و عالم دینی بی‌اطلاعیم و یا نسبت به مدرنیسم غریبه و ناآشنا؛ ادبیات دینی متحقق نمی‌شود مگر در عالم دینی. اگر مایلیم تا نسبت به ارزشهای دینی کاری کنیم، باید دینی بیندیشیم و عمل کنیم. مگر کار ادیب و نویسنده و شاعر جز روایت تماشایی است که داشته است؟ چگونه می‌شود که در عالم وهم و نفس تماشا کنیم و تمامی تعلق ما به دنیای حس باشد و سپس بتوانیم از عالم خیال و حق روایت کنیم؟ با اهل انکار سخن نمی‌گویم. سخنم با اهل ادب است که ادب نگه می‌دارند و ادب مگر جز تعلیم حق و رساندن آن به خلق است. این چه اوهام نفسانی است که می‌نویسیم تا خلق بخوانند، ولی با خلق و سرنوشت آنان، رنج آنان، دوست و دشمن آنان کاری نداریم.

۵. عالم ادب و هنر، عالم اوهام نیست، عالم خیال است که فرمود:

«هر کو نکند فهمی زین کلک خیال‌انگیز

نقشش به حرام از خود صورتگر چین باشد»



و خیال این ماده الهواد تمامی ادبها و هنرها، شکار اهالی عالم وهم نمی‌شود. و ادبیات مدرن به دلیل عدم سنخیت قابل آن نبوده است که کسی در ساحت آن، کلک خیال انگیز را ادراک کرده باشد، ضجه‌ها و ناله‌های اهل تفکر و رنجهای وجودی برخی اندیشمندان، تنها احساس نیازی است به این نوع ادراک.

۶. «ادبیات مدرن در واقع حدیث نفسی است. ادبیات محاکات عوالم و اوهام نفسانی هنرمند است و این خود به خود یک زبان و سبک و قالبی به آن بخشیده که متناسب با مفاهیم و مضامین خاصی است. وقتی شما بخواهید به این قوالب و سبکهای خاص مضامین جدید بدهید، خود به خود این مضامین را قبول نخواهد کرد. درست خلاف آن چیزی که بعضیها معتقدند. من اصلاً اعتقاد بر این ندارم که قوالب هنر مدرن، ظرفهایی خالی است که هر نوع مظلوفی را می‌تواند پذیرد. مظلوف و ظرف باید متناسب با هم باشد و به اعتقاد ما، عین هم باشد.» (آوینی، ری، شماره ۲۵)

بی شک قالبهای هنر مدرن، ظرفهای خالی نیست و هیچ تناسب با محتوای تعالیم دینی و انقلاب دینی ندارد. و هر نوع تجربه در امر به هم آمیختن و امتزاج این دو با شکست رو به رو شده است و خواهد شد. اگر انقلاب اسلامی در پی آن است تا عالمی دینی را تأسیس کند که در آن آدمها دینی بیندیشند، پس هر گونه واسطه‌گری برای آشتی دادن آن محتوا با قالب و سبک هنر مدرن دور شدن از غایت اندیشه دینی است.

«ادبیات انقلاب اسلامی باید قوالب و سبکهای خاص خودش را پیدا کند» (آوینی، ری، ش ۲۵)

۷. «مطلبی که من در مورد رمان نو گفتم، این را باید متفک از داستان دانست، منظور من نفی داستان به مفهوم کلی‌اش نیست، چرا که داستان می‌تواند هر گونه تفکری را بپذیرد... سبک عیار یا کلیله و دمنه اگرچه به صورت داستان نگاشته شده‌اند، اما در واقع مجموعه‌ای از تمثیلهاست که سیات بشر را در افق اجمال معنا می‌کند و به صورت نردبانی می‌خواهد دربیاید که بشر را از عالم تفصیل، از این افق تفصیل بکشاند و با خودش بالا ببرد. حال آنکه رمان نو - یعنی ادبیات جدید به صورت عام - بنابراین دارد که بشر را در همین عالم ناسوت سیر بدهد و نگه دارد و حتی توجهی هم به عالم اجمال ندارد.» (آوینی، ری، ش ۲۵)

شهید آوینی (ره) یکی از کسانی بود که سعی داشت به زبان خود ما سخن بگوید. و از چشم این سو، آن سو را بنگرد. و این نیازمند آن بود که از عالم روشنفکری که قرار گرفتن در ساحت تقلید یا تشبه بود، دوری کند. و همین دور شدن و گریختن به خدا پناه بردن بود. «فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبُ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُزْسَلِينَ». اگر از آن ساحت بگریزیم، در پناه خداوند قرار خواهیم گرفت و اهل قلم باید این پناه آوردن را بیاموزند. ما نیازمند حکمت و پناه اویم تا به زبان حق سخن گوئیم و از زبان غیر حق دوری کنیم. اگر رسالتی هم بر دوش اهل قلم و ادب باشد جز از طریق حق و موهبت حکمت از جانب او میسر نخواهد بود و ثمری نخواهد داشت.

۸. «ما باید در ادبیات داستانی - با توجه به همان سوابق تاریخی خودمان - به آن قوالب و سبکهای خاص خودمان برسیم. مسلماً چیزی که ما به آن خواهیم رسید، منفک از سوابق تاریخی ما نیست، چنانکه در شعر بعد از انقلاب همه شما همین را می‌بینید. (آوینی، ری، ش ۲۵)

شناخت سوابق تاریخی در امر ادبیات داستانی و عدم اختلاط آن با آرا و احوای دوره جدید، مقدمه کشف راهی است که باید پیموده شود. ما باید به نقطه‌ای برسیم که از آنجا حرکت بزرگ خود را آغاز کنیم و این امری بس صعب و دشوار است، اما دست‌یافتنی است.

«باید از بیان انسانهایی که تحول معنوی انقلاب اسلامی را به جان آزموده‌اند و جوهر زمان را نیز شناخته‌اند، کسانی مبعوث شوند که این وظیفه را بر عهده گیرند.» (آوینی، ادبیات داستانی، ش ۱۶)

مقدمات این تحوّل ظهور کرده است. و بسیار کسانی که بن بست را حس می‌کنند. در تقلید از دیگران ما به بن بست رسیده‌ایم. قالبهای مرسوم فعلی تاب محتوایی را ندارند که ما قصد بیان آن را داریم. باید این فهم بن بست را مبارک دانست. و برای یافتن راهی که ما را به مقصود برساند، کوشش کرد.

گرچه وصالش نه به کوشش دهند
آن قدر ای دل که توانی بکوش

□